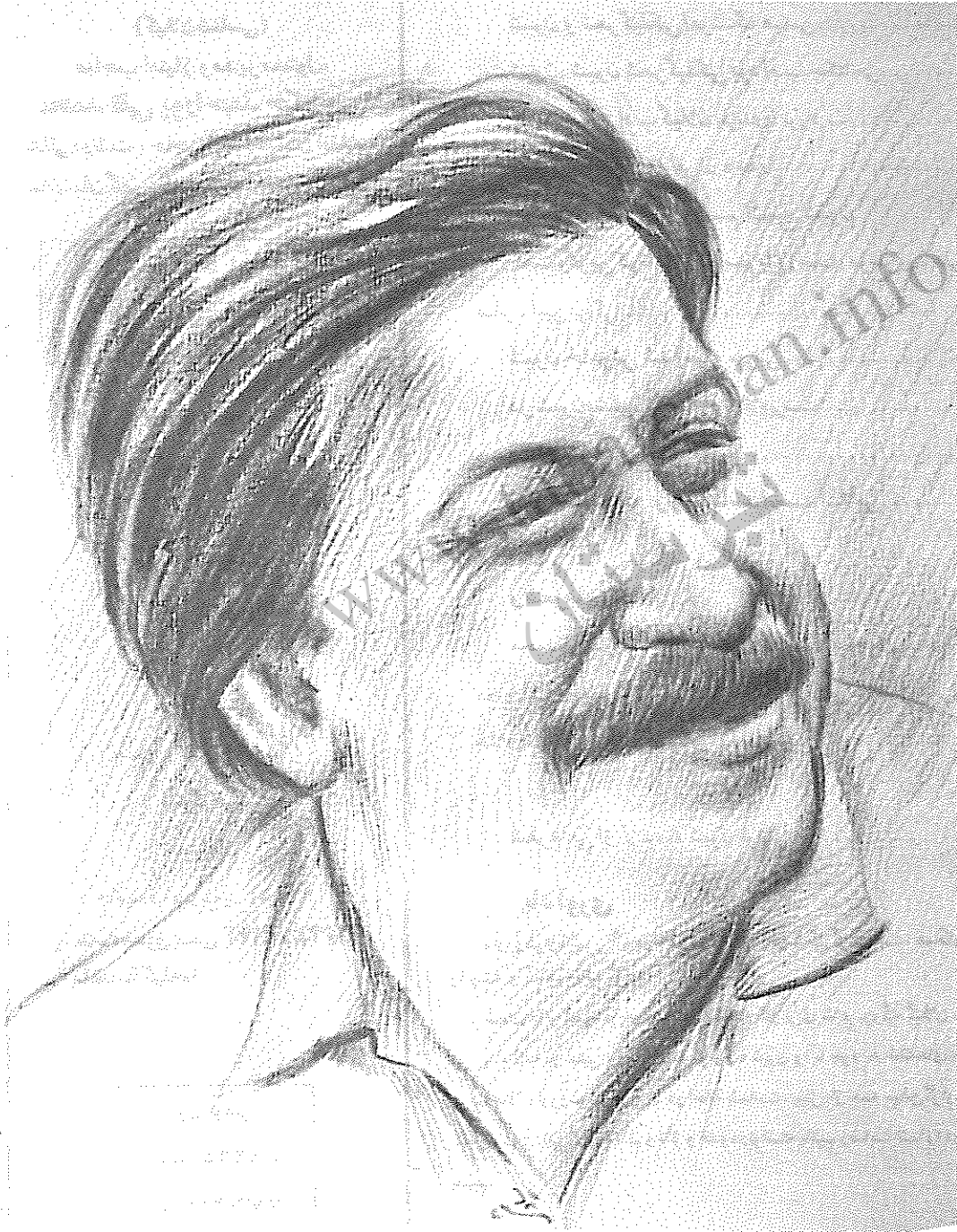




# اوروشواره شیون (در سوگ شیون فومنی)



گزارشی مصور از مراسم تشییع

گشت و گویی کوتاه در مراسم با:

رحمت موسوی - علی عبدلی - ناصر مسعودی - و ...

روزگار باهم بودن

فریدون پوررضا

تلخ چون خون نارس زیتون

محمدتقی صالح پور

شیون، شیون شعر گیلکی بود

م.پ. جکتاجی

جاودانه مرد ادب گیلان

فریدون نوزاد

فرا تر از گستره های رایج

علی صدیقی

شیون و شعر گیلکی

هوشنگ عباسی

با سرمایه کلمه و رنج انسان

رحیم چراغی

و ...

و شعرهایی برای شیون از:

محمد بشرا - علی رضا پنجه ای -

شمس معطر - بهمن صالحی - احمد

قربان زاده - غلامرضا مرادی -

مولاووردیخانی - و ...

شعرهایی از زنده یاد شیون فومنی

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمیمه شماره ۴۸

## گیله‌وا

شماره استاندارد بین‌المللی ۱۰۲۳-۸۷۳۵

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد تقی پورا احمد جکتاجی  
نشانی: رشت - حاجی آباد (خیابان انقلاب)  
ساختمان گهر - طبقه دوم - تلفن ۲۰۹۸۹

### اوروشواره شیون

ریزه شیون فومنی

به کوشش:

رحیم چراغی

طرح روی جلد:

سیاوش یحیی زاده

حروف چینی:

معین - تلفن ۲۸۸۳۸

لیتوگرافی:

همراهان

چاپ: قیام - تلفن ۳۲۹۵۳

رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵

ماهنامه گيله‌وا

شیون فومنی

تولد: ۱۳۲۵

وفات: ۶/۲۳/۷۷

## در سوگ شیون می خوانید:

- ۳..... با سرمایه کلمه و رنج انسان / رحیم چراغی
- ۴..... فراتر از گستره های رایج / علی صدیقی
- ۵..... روزگار با هم بودن / فریدون پوررضا
- ۶..... تلخ چون خون نارس زیتون / محمد تقی صالح پور
- ۷..... شیون و شعر گیلکی / هوشنگ عباسی
- ۸..... شیون، شیون شعر گیلکی بود / م.پ. جکتاجی
- ۹..... جاودانه مرد ادب گیلان / فریدون نوزاد
- ۹..... شیون، شاعر مردم / قربان فاخته
- گزارش مصوری از مراسم تشییع شیون

گفت‌وگویی کوتاه در مراسم با / رحمت موسوی - علی عبدلی - ناصر مسعودی - صالح

صابر - امین برزگر ..... ۱۳۱۵ و ۱۶

شیون، خاموش شد / حیدر مهرانی ..... ۲۰

در شیون «شیون» / محمود اسلام پرست ..... ۲۱

...رو به غم / اصغر کهن قنبریان ..... ۲۱

کسی نیست که او را نشناسد / نعمت اسلامی ..... ۲۲

و شعرهایی از /

محمد تقی بارور - محمد بشرا - علی رضا پنجه‌ای - عبدالرضا جلالی - کریم رجب‌زاده -

محمد تقی رستمی - شمس معطر - بهمن صالحی - رضا صفایی - احمد قربان‌زاده - علی رضا کریم -

غلام رضا مرادی - کریم مولاوردیخانی ..... ۱۰ و ۱۴ و ۱۸ و ۱۹

شعرهایی از / زنده‌یاد شیون فومنی ..... ۱۲ و ۱۷ و ۲۲

## یادآوری

«اوروشواره شیون»\* در فاصله‌ای ۴۸ ساعته شکل گرفته است. همکاران ما در این فاصله کوتاه، به سرعت آثارشان را نوشته و آماده چاپ کردند.

ضعف‌ها و کمبودها به همین دلیل انجام کار برای شاعر بزرگ گیلان در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. تمام تلاش ما این بوده که، در همین روزهای سوگواری، شیون را با خود به خانه‌های مخاطبان بسیاری (شما مردم مهربان و فهیم) ببریم. حالا «اوروشواره شیون» در خانه شماست. بیش از همه سپاس‌گزار همکاران قلمی خود در این ویژه‌نامه‌ایم. امیدواریم در این شرایط تألم و تأثر و اندوه، توانسته باشیم رضایت شما را در برقراری ارتباط با زنده‌یاد شیون، جلب کرده باشیم.

\* اوروشواره: شیون و زاری کردن، فریاد از جگر، معادلی سوگواری و عزاداری در سال‌های اخیر.

« غنچه

بزرگ و دست نیافتنی ما در عرصه فرهنگ و دانش

غنچه

جامعه جهانی محسوب نمی شوند؟ ...

باغ را

در گرماگرم برگزاری جشن های بزرگ پیروزی فوتبال

خونین دهان خندید

در پائیز گذشته. خسیری داشتیم از شیون فومنی و

- با دهان زخم

پیوند قریب الوقوع کلیه او!

خوشر می توان خندید -

شیون فومنی و دریایی ننگرودی به از شاعران نامدار

گل، همان! - خندید و

خضه شماراند. آنان سال های زیادی از عمر خود را

ما

وقتب فرهنگ جامعه و تحقیر سر بلندی جمعی. غرور

زیباترش دیدیم

ملی و نزدیکی و تفاهم مردم آن کرده اند. ناراحتی کلیه

و دیالیز مرتب و پیوسته در تیران. دلیل کوچ و اقامت

اجباری شان در پایتخت است. و سال ها است که در

بدترین شرایط جسمانی و ... به انتظار پیوند کلیه

مانده اند...

گرچه، رنگ آمیز

در پائیز

خنده های آخرش دیدیم ...»

بی هیچ تعارفی، فرزندان فروتن فردوسی. مولانا،

شیون فومنی

حافظ، بیهقی، بیرونی و پورسینا، یعنی خیل وسیعی

بخشی از شعر « میوه بی برگی خاک ...»

از هنرمندان و متخصصان و دانشمندان عرصه های

رشت - پائیز ۶۹

دیگر دانش در جامعه ایران، در شرایطی بسیار سخت و

شکستنده از نظر کار. درآمد و امکانات به سر می برند.

در صورتی که به باور مشکلات مبتلا به آنان برسیم، در

جهت رفع آن ها اقدام خواهیم کرد یا موفق به حل

آن ها خواهیم شد.

\* \*

با تأسف، پیوند کلیه شیون جواب نداد و، او را از

فرهنگ ما و جامعه فرهنگ پرور ما گرفت! به سوگ او

نشسته ایم. روزهای سختی را پشت سر می گذاریم.

اتسا در روزهای بعد، هریک به روزمرگی خود

باز خواهیم گشت. در خود و مرارت های زندگی

خواهیم لولید! و روزگار سخت و شکستنده خود را بی

خواهیم گرفت.

در این روزها، بهترین نوع سوگواری برای شیون،

برنامه ریزی برای آینده است. تفکر برانگیز کردن آینده

است؛ در عرصه فرهنگ ما و در جمع سازندگان و

آفرینش گران آن.

این جا، اجازه می خواهم پرسشی را که در زمان

تلخ و ناگوارتر از برگریزان پائیز، در این وانفسای

تابستان، بر زمین ریخت و جامعه ای را به سوگ خود

نشانده. مردی که سرمایه اش، کلمه بود و رنج انسان.

شاعری که با کلمه و تفکر، به میان مردم راه یافت و

دل ها را تسخیر کرد.

دردا که دیگر در میان ما نیست اتسا یادگار ارزشمند

شاعر، که کلمه است و تفکر، و رنج انسان، در جامعه

با ماست.

\* \*

بهار سال جاری، در آستانه برگزاری جام جهانی

فوتبال و غوغا و هیاهوی برخاسته از آن، در سرمقاله

«وضعیت فرهنگ و فوتبال»<sup>\*</sup> شاهد مثالی درباره

«شیون فومنی» آوردم و نوشتم:

«... پرسشی هنوز در جامعه ما بی پاسخ مانده است: -

آیا در سرزمین فردوسی و حافظ و مولانا و بیرونی و

پورسینا و بیهقی زندگی نمی کنیم؟ آیا این سرزمین و

این مردم، سرمایه ای بزرگ فرهنگی و دانشی جهان را

در دامان خود پرورش نداده اند و آنان از افتخارات

رحیم چراغی

باسرمایه کلمه و رنج انسان

علی صدیقی

## فرا تر از گستره‌های رایج

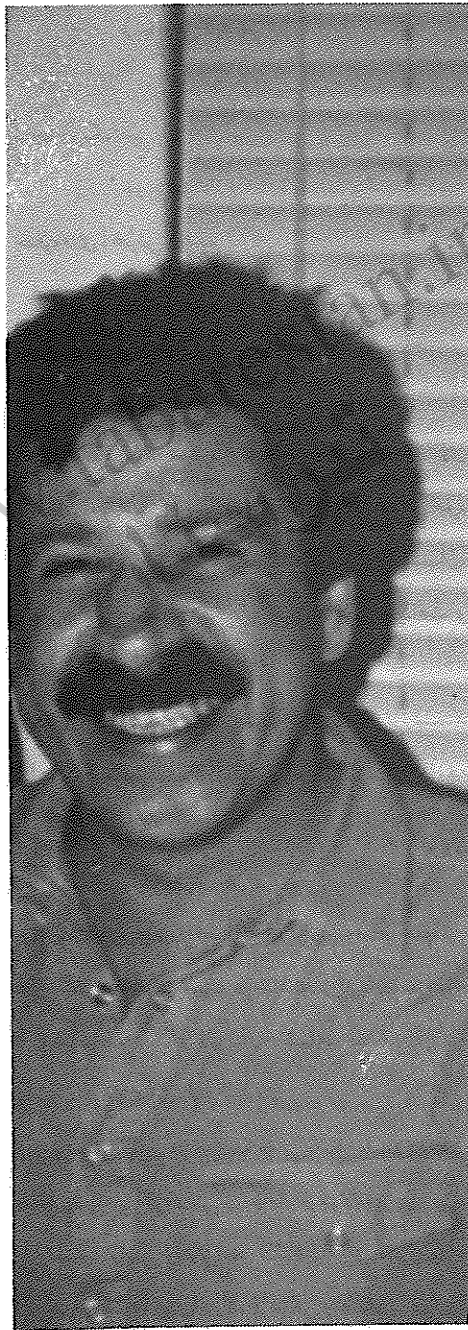
در نیم قرن اخیر، شعر گیلکی در دو مرحله توانست پا از محدوده‌های کتاب، نشریات و عرصه‌های روشنفکری فزاینده نهد و در میان عموم مردم گیلک نفوذ یابد.

بیار اول، اشعار «افراشته» با گرایش آشکار مسلکی، توسط روشنفکران سیاسی در میان عموم طبقات اجتماعی گیلان، به ویژه اقدار میانی و فرودست، رواج یافت و در مرحله بعد شعر گیلکی، پس از سال‌ها که می‌رفت با سکوت مبلغان این نوع شعر، بُرد مردمی خود را از دست دهد. در نخستین سال‌های انقلاب با رشد چشمگیری بدپاخاست و در گستره وسیعتری مخاطب یافت.

شعر گیلکی در مرحله دوم، این رویکرد را مدیون شعرهای «شیون فومنی» است. پس از انقلاب شعرهای او با استفاده از ابزار ارتباطی روز (کاست) در میان مردم نفوذ کم‌نظیری یافت و برای نخستین بار شعر و صدای شاعر بومی گیلان در میان مردم تکثیر شد و به مرتبه کم‌سابقه‌ای از اشتهار دست یافت.

گرچه نمی‌توان استقبال از کاست‌های شعر «محمودلی مظفری»، دیگر شاعر گیلکی‌سرا در اولین سال‌های پیروزی انقلاب را نادیده گرفت اما، اشعار «شیون» چه به دلیل توسع جغرافیایی گویش شعری او و چه به جهت شهرت وی در پیش از بخش کاست، از سهم چشمگیرتری برخوردار است.

راهیابی شعرهای «شیون» در اولین سال‌های انقلاب در میان مردم گیلان به دلایلی باز می‌گردد که عمده‌ترین آن مدل زیبایی شناختی «پوپولیستی» و همچنین طنزآلود بودن شعرهای اوست. این دو شاخصه، روندی در شعر محلی گیلان آفرید که بی‌گمان اگر نه در سطح شاعران روشنفکر، که قطعاً در گرایش علاقمندان ادبیات محلی به شعر گیلکی و توجه آنان به گویش محلی و ادبیات بومی، تأثیری انکار ناپذیر بر جای نهاد.



حیات شیون، برای او و دریایی و دیگران مطرح کردم، در این روزهای سوگواری، برای قریب به اتفاق نویسندگان، شاعران و هنرمندان این مرز و بوم طرح کنم: «آیا در سرزمین فردوسی و حافظ و مولانا و بیرونی و پورسینا و بیهتی زندگی نمی‌کنیم؟ آیا...» اسفناک است، حرمت تفکر و اندیشه، و ارزش آفرینش در زادگاه و زیستگاه شاعرمان: شیون، کمتر از ارائه خدمات در مغازه‌های ۲×۲ و زیرپله است! از این روست که مثلاً، به صاحبان آن مغازه دو در دوی خدماتی، در تمام شرایط‌های مطلوب و نامطلوب، تسهیلاتی از سوی مراکز مالی چون بانک‌ها اختصاص می‌یابد اما این حقوق در سرزمین فردوسی و حافظ و مولانا، از آفرینش‌گران عرصه فرهنگ، هنر و پژوهش (صاحبان تولیدات فرهنگی) سلب می‌گردد.

در همین جا، به برخی از افرادی که به کارهای پدی یا اداری در مراکز مختلف مشغول‌اند، مسکن (سازمانی یا واگذاری) اختصاص می‌یابد اما همین حق اساسی برای کسانی که به کارهای فکری و مهم‌تر این که آفرینشی در عرصه فرهنگ می‌پردازند سلب می‌شود. هیچ‌کس در تمام این سده، نشنیده است که مشکل مسکن شاعر و نویسنده‌ای، به صرف انجام کار توان‌فرسای آفرینشی، حل شده باشد!

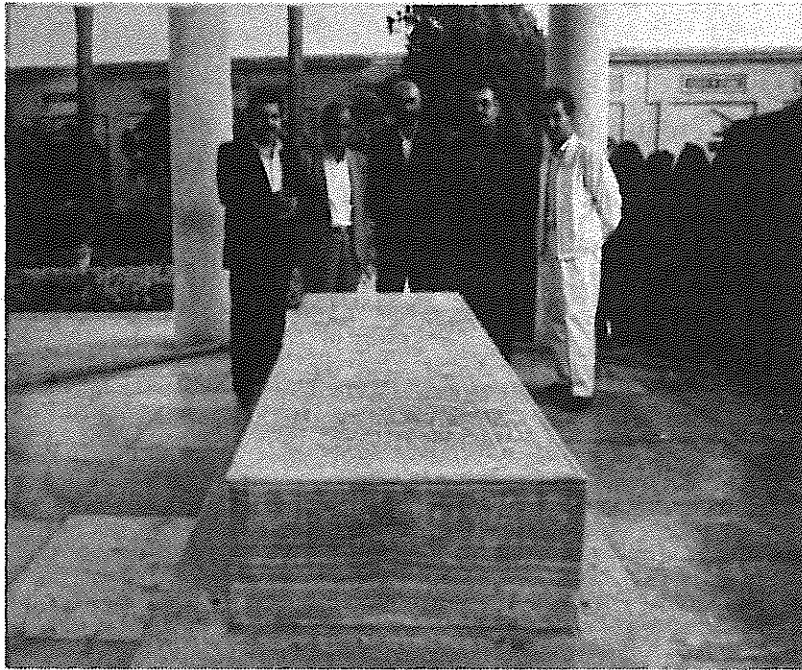
بیاییم شرایط خود را با شرایطی که در کشورهای صنعتی، مثلاً در آلمان، وجود دارد مقایسه کنیم. در آن جا، تمام مغازه‌ها، کارگاه‌ها و کارخانجات صنعتی مجازند سی درصد از کل مالیات سالانه خود را به مراکز فرهنگی و هنری (بخش خصوصی) اختصاص دهند و فیش آن را برای تسویه حساب به مراکز مالیاتی ارسال کنند. در جامعه ما از مراکز فرهنگی، مثلاً از مراکز فروش محصولات فکری و هنری (کتاب‌فروشی‌ها)، مالیات دریافت می‌شود.

بیاییم چگونه عمل کردن به تعهدات اجتماعی در قبال جامعه فرهنگی و هنری‌مان را فراگیریم. آموختن و احترام گذاشتن به حقوق دیگران، و در این جا به حقوق آفرینش‌گران عرصه فرهنگ، هنر و پژوهش، عملی‌ترین راه ارج‌گذاری به زحمات انسان بزرگ و هنرمندی‌ست که «شیون فومنی» نام گرفته است.

بیاییم حرمت شیون فومنی را در احیاء و رعایت حقوق دوستان، همفکران و همقطاران او در عرصه فرهنگ، هنر و ادبیات، پاس بداریم.

۵ - جنگ هنر و پژوهش، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷.

## فریدون پور رضا روزگارِ باهم بودن



شیون فومنی و فریدون پور رضا  
پایه

استقبال پر شور این صحنه از توان  
من بر نمی آید.

روزی برای گرامی داشت شیون در دانشگاه  
آزاد اسلامی تنکابن که به همت شعرای جوان و  
دوستدار شیون تدارک دیده شده بود با جمعی از  
اهل قلم و دوستان یکرنگ رفتم. سالن مملو از  
جمعیت انبوه قلم به دستان دانشور، شعرای  
تهران، مازندران، اردبیل و از کثرت مدعوین  
صاحب نام موج می زد. وقتی نوبت به اجرای  
برنامه من رسید به دلم برات شد فراق دست و  
پاگیری به شکارم چنگ و دندان تیز کرده است.  
متأثر از این احوال برایش آواز دیلمان  
خواندم. آوازی از سردرد. حکایت تودیع روزگار  
با هم بودن و با هم ماندن، آوازی که پیشاپیش  
لباس سیاه به تن کرده بود و بعد یک دوبیتی از  
شیون - مثل همه دوبیتی های اواناب و سرشار  
از مضامین بکر - و بازترانه هائی از «پرچین» و  
«پری جان» که آخرین قطعه این ترانه امروز با  
تازگی درد آلوده تری به سر و رویم شلاق می کشد.

پری جان تا تو بی خانه سوکودی  
امه صحرا بادرنگه بوکودی  
بی تو الان نوکونه سو می چراغ  
روزگار می دیل سر داغ بنا داغ  
تاکی دنیا دنیایه  
داغ تی شین می امرایه  
روانش شاد، خانه عاقبتش آباد

آهنگین به نمایش می گذاشتم. آهنگی که  
متأثر از زیبایی و انسجام کلام و از معجزه  
گویش شیون در زایش برحقی به ثمر می رسید  
و نشان می داد  
که می توانیم در ارائه کار برای مردم دیارمان  
متعهد باقی بمانیم. «کاغذ نویس»، «کاس برار»،  
«تنهایمه»، «پره جان» و غیره از جمله کارهائی  
است که با پذیرش مردم هنرپرور سرزمین سبزه  
و گل هویت مانائی گرفته اند.

زنده یاد شیون در سال ۶۹ مرا برای تشکیل  
یک گروه موسیقی محلی استانی متشکل از  
یاران صمیمی و تلاشگر رشت و دیگر شهرهای  
وابسته استان یاری داد و سرانجام گروه منسجم  
«گیل چاووشان» قد کشید. اولین کنسرت  
بالندهای با حال و هوای نو در سینما انقلاب  
رشت به روی صحنه آمد. گرامی یاد شیون  
فومنی یک چندی عضو شورای موسیقی استان  
بود و با جمع عزیزانی چون او می رفت تا گروه  
موسیقی «گیل چاووشان» بارورتر از گذشته در  
عرصه فعالیت های هنری بدرخشد. اولین کنسرت  
بزرگ گروه در شیراز همراه با هنرمندان استانی  
دیگر در شبی که متعلق به گیلان بود در باغی  
دلگشا با جمعیتی افزون بر ۱۲ هزار نفر از  
مشاققان به ویژه گیلانیان مقیم فارس از جمله  
دانشجویان عزیز این خطه برگزار شد. ترسیم

در گذشت اندوهبار شیون، این واژه متبلور  
ترانه های فلکلور، خنجر به خنجره ی آوازخوانان  
ولایت کشید. دلم یکباره فرو ریخت وقتی خبر  
درگذشت او را به من دادند. لحظه بسیار تلخی  
بود گوئی اندوه بیکسی به سنگینی همه ی دنیا  
در دلم تلمبار شده است. مبهوت و گنگ بی هیچ  
واکنشی از این ضربه همین که خود را یافتم  
نجوای بی اختیار مصرع اول ترانه امان منطقی  
در زمزمه ثنی با صدای دلمرده ام ساز شد «وقتی  
به آدم می گن / دنیا همین دوروزه / آدم دلش  
می سوزه» رخسارم در چنگ دستان لرزان از  
واقعیت دیدار گریخت و روشنائی روز را در پس  
دیوار زندان بی پاسبان بخت از تلخکامی حادثه  
وداع گفتم.

به گوشه ثنی از میز کار بی اختیار خم شدم و  
بیچاره همکارم شرمنده از خبر زسانی خود اتاق  
را ترک گفته بود. دیگر من بودم و مرور دنیای  
شیون. گذشته هایی که با شیون بودم و  
فردای ناآمده ای که او را هرگز نخواهد دید.

همکاری من و او از سال ۴۸ پا گرفت  
ترانه های اوپتکی براستخوان بود و لقمه ای که  
انسان گرسنه را در حریم نان با بوی تند از نوع  
داغش به کلنجار بلعیدن می کشاند. از این رو  
برای هر قطعه از شعر که به من می سپرد  
ترسیمی از درد نهانش را در قالب زمزمه های

## تلخ چون خون نارس زیتون

۱

در مقوله‌های متنوع هنر و ادبیات در همی جوامع جهان، شعر اثرگذارترین مقوله است. اما تأثیر این مقوله در جامعه‌ی ما - با در نظر گرفتن سوابق فخرآمیز و درخشانی که در زمینه‌ی شعر داریم - تأثیریست گسترده و جادویی، و نیز مقوله‌ایست نه زمینی که آسمانی!

از این گذشته ما ایرانی‌ها اگر بخواهیم نشانه‌ی برجسته‌ای از هویت ملی و بومی‌مان را در گذشته‌مان بجوییم و نشان دهیم بی‌شک پیش‌تر از همه، این شعر است که به عنوان نمادی از هویت ملی و بومی ما، گردن می‌کشد و رخ می‌گشاید. تاریخ ادبیات ما این نشانه‌ی بارز را همیشه با خود و در خود داشته است و آینده هم آنسان که از آثار معاصران پیداست حرف و حدیثی جز این بر زبان جاری نخواهد ساخت.

به همین خاطر است که در یک بازنگری حتماً تند و گذرا هم می‌بینیم که هرچند شاعر ایرانی از سوی دولتمردان زمانه‌ی خویش هرگز چندان قدر ندیده و بر صدر ننشسته اما به اعتبار تلاشش از طریق شعر برای حفظ آن هویت پیش‌گفته، مقبولیتی عامه می‌یابد و از حرمتی خاص در جامعه، برخوردار می‌شود.

زنده‌یاد «شیون فومنی» (میراحمد فخری‌نژاد) هم در جامعه‌ی ما به عنوان یک شاعر توانمند،

نمودی شفاف و خوش. و حضوری زنده و فعال داشته است.

از این رو ناگفته پیداست که از آن مقبولیت عامه و حرمت خاص بی‌بهره نمانده است. و همین کافی است تا از درگذشت او به شدت متأثر و متأسف شویم و جهانی از اندوه را زیر پلک چشمهایمان حس کنیم.

۲

«شیون» را نخستین بار در اواخر سال ۱۳۲۸ در دفتر سرپرستی «کیهان» رشت، دیدم. همراه دوستی مشترک که کارمند بانک ملی فومن بود نزد آمده بود. در آن هنگام من مسئولیت گرداندگی دو صفحه‌ی هنری و ادبی‌ی روزنامه‌ی «کیهان» را به عهده داشتم. صفحاتی با عنوان «هنر روز گیلان» و «هنر و ادبیات چهارگوشه ایران».

«هنر روز گیلان» بسا اشعاری گیلکی از شعرای گیلکی سرای گیلان و نوشته‌هایی در زمینه‌ی ادبیات بومی و منطقه‌ای این سامان از نویسندگان گیلانی، و «هنر و ادبیات چهارگوشه ایران» با آثاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان سایر نقاط ایران، به صورت هفتگی، منتشر و عرضه می‌شد.

«شیون» اما تازه آغاز کرده بود. شهرتی نداشت. جوان بود و شب و روز بی‌وقفه می‌سوزد. چند شعر فارسی و گیلکی برایم خواند و چند شعر هم برای چاپ روی

میزم گذاشت و رفت.

شعرهایی را که برایم خوانده بود و شعرهایی را که روی میزم گذاشته بود و بعد از رفتن او خواندمش. خصوصاً اشعار گیلکی‌اش به تمامی از استعداد تازه‌ای که می‌رفت تا به شکوفایی برسد و تجلی یابد. خبر می‌داد. تنها نقطه ضعف این سروده‌ها «لغزش‌های وزنی» بود که گهگاه از مصراع‌ی سرک می‌کشید و توی ذوق می‌زد.

البته این «لغزش‌های وزنی» موردی نبود که تنها «شیون» را در آغاز کار شاعری‌اش (در سه‌دهه‌ی پیش) نشانه بگیرد. چرا که اغلب شاعران بزرگ روزگار ما، در ابتدای سرایش‌هایشان، طعم تلخ این نشانه‌گیری را چشیده بودند. مثلاً شاعر گرانسنگ ما «احمد شاملو» را در نظر بگیرید و نخستین دفتر شعرش «آهنگ‌های فراموش شده» را که پُر از این لغزش‌ها بود و لغزش‌های دیگری که او را وادار ساخت تا به جمع‌آوری دفتر توزیع شده‌اش پردازد و همه‌ی مجلدهایش را از کتابفروشی‌ها بازستاند و بسوزانندشان!

به هر حال، هر حرکتی به ویژه حرکت در حوزه‌ی شعر آن هم در آغاز، خالی از لغزش و اشتباه نیست و مهم آگاهی‌ی شاعر است نسبت به آنچه که برای به سامان رساندنش همت گماشته است.

«شیون» با نگرشی نقادانه به اشعارش، بسیار سریع به رفع

نقطه ضعفی که از آن سخن رفت، پرداخت. آنگاه توانست به سروده‌هایش قدرت پرواز دهد و توان اوج‌گیری.

۳

در این مجال تنگ و وقت کاملاً فشرده‌ای که به من داده شد چه‌گونه می‌توان از پرواز و اوج‌گیری سروده‌های «شیون» به درستی سخن گفت و حق مطلب را درباره‌ی وی ادا کرد؟ به همین لحاظ تنها به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم و مابقی را اگر عمری باقی بود به فرصتی دیگر، وا می‌گذارم:

«شیون» در شعر فارسی - چه غزل و ترانه و رباعی و... چه شعر نیمایی - به مهارت‌ها و دقایق و ظرایف درخور توجهی دست یافت. اشعار فارسی‌اش با ترکیب‌ها و استعاره‌های دلچسب و واژه‌هایی لطیف و خوش‌تراش در هم آمیخته که در مجموع چشم‌اندازی بدیع و دوست‌داشتنی را پیش روی خواننده می‌گشاید.

و اما در وجهی دیگر که شعر گیلکی مورد نظر است «شیون» زبان و بیانی ساده، روان و تأثیرگذار داشت. از ضرب‌المثل‌های بومی و واژه‌های ناب گیلکی - چون «افراشته» بزرگمرد شعر گیلکی - نهایت استفاده را می‌برد و به شعرش «بُردی» همه‌پسند و دلنشین می‌داد.

مضامین سروده‌هایش مردمی بود، همراه طنزی تلخ و گزنده که نشان از تسلط و مهارتش در حیطه‌ی طنز داشت.

اشعار گیلکی‌اش - وسیله‌ی نوآرهایی که تهیه دیده و در دسترس همگان قرارشان داد، از سرتاسر شهرهای گیلان گرفته تا قلب واپسین روستای این خطه، طنین‌انداز است ...

به راستی واقعیت مرگی «شیون» را که «تلخ چون خون نارین زیتون است»<sup>۱۱</sup> چه‌گونه می‌توان پذیرفت و با یک جهان حسرتی که از فقدان او حاصل آمده چه‌گونه می‌توان سر کرد؟

یاد و خاطره‌ی او گرامی باد  
و اشعارش ماندنی و نامیرا.

پانوش

\* از شعر «رودبار» شیون

## هوشنگ عباسی

## شیون و شعر گیلکی

نشان اهل خدا عاشقی است، با خوددار  
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم  
«حافظ»

شیون به زبان گیلکی و جاهت بخشید و روحی تازه بر کالبد آن دمید. منظومه‌های گیلکی را با اجرای دقیق و صدای شیرین خود به منازل مردم برد، تلاش پیگیرانه‌ی او محبوبیتی فراگیر در میان مردم گیلان به ارمغان آورد.

جایگاه یک شاعر بر ذهن و زندگی مردم به سادگی امکان‌پذیر نمی‌گردد، پیوند و ارتباطی ریاضت‌آمیز و دردمندانه می‌طلبد.

منظومه‌سرایی با این‌که در گیلان قدمت دیرینه دارد و در فرهنگ شفاهی ما از جمله در منظومه‌ شیرین و عاشقانه «عزیز و نگار» منعکس و بازتاب یافته است، شیون گستره‌ی منظومه‌سرایی در زبان گیلکی را وسعت بخشید. پس از زنده‌یاد افراشته منظومه‌های گیلکی او، بار دیگر ورد زبان گیلک زبانان افتاد، شیون در آثار خود نقبی به دنیای پر رمز و راز فرهنگ عامیانه زد و گلچینی از آن‌را به نظم کشید. منظومه‌های: گاب، گیشه دمرده و آقادر ... نمونه‌ای از این تلاش است.

منظومه‌سرایی فراز شعر شیون است، منظومه «آقادر» او نه تنها از نظر مضامین هنری یکی از بدیع‌ترین اثر در زبان گیلکی است، بلکه از نظر مسائل مردم‌شناختی نیز اثری ارزشمند می‌باشد. موضوع داستان که از «مرقد آقا»<sup>۱۲</sup>ی نیما تأثیر پذیرفته، به رشته نظم در آمده است.

نیما هنگام اقامت خود در گیلان با نوشتن «مرقد آقا» نگاهی نقادانه به زندگی اجتماعی دوران داشت، توجه این دو شاعر به رویدادی واحد و به مضامین یکسان از نگاه فرهنگی مشترک نشئت می‌گیرد، درد و زخمی کهنه از روابط ظالمانه که وجود این دو هنرمند را می‌آزرد و بر جسم و جانشان نیشتر می‌زد.

شیون یکی از چهره‌های ممتاز در ادبیات گیلکی بود، او از زندگی رخت بریست اما اشعارش سبالتا ورد زبان مردم خواهد ماند.

شیون در عالم شعر قلندری خود باخته و مستی نکته‌سنج می‌نمود، یک‌رنگی و صمیمیت او در اشعارش تبلور یافته است. نگاه او به هستی و زندگی، نگاهی عاشقانه و رندانه بود، خلاقیت وی در کلام موسیقایی و زبان هنری بازتاب یافته است، دیدی واقعیت‌گرایانه و نقادانه به جهان داشت و مناسبات عقب‌مانده زندگی را با طنزی هنرمندانه به سخره می‌گرفت.

کلام شیون خوش‌آهنگ و مناسب بر وزن می‌نشیند و ساده و روان بر ذهن اثر می‌گذارد و بر زبان جاری می‌گردد. مضامین اشعار او با زندگی روزمره مناسبت و نزدیکی دارد و روایی است.



## شیون، شیون شعر گیلکی بود

کشتان نمی‌کنم این گفته‌های او مرا نگران کرد. شاید همین اقرار شیون بود که ناخودآگاه سببی شد برای آن شتاب و پیشامدی که به خیر گذشت.

البته شیون سرودن شعر گیلکی و خواندن آن را در محافل به هیچ وجه کنار نگذاشت چون در هر محفل و مجلسی اگر حضور می‌داشت جمعیت انبوه حاضر از او می‌خواست که شعرهای گیلکی خود را بخواند و او نیز با صدای گرمش مجلس را گرم‌تر می‌کرد. اما در عمل دیگر به کاست‌هایش اضافه نشد و او نیز کوششی در این راه نشان نداد. به همین خاطر است که حضور شیون در دامون که در فاصله سال‌های ۵۹ و ۶۰ چاپ می‌شد مستمر و همیشگی بود.

در عوض پای شیون به محافل ادبی و هنری خارج از گیلان کشیده شد. شعرهای زیبای فارسی خود را در دو دفتر که نام بردم چاپ کرد و قضا را نام بلندترین شعرش را «پیش پای برگ» که عنوان یکی از دو کتاب شعرش است به من و یار همیشه همراهم - رحیم چراغی - تقدیم کرد.

شیون، شیون شعر گیلکی و به سهم خود از استوانه‌های آن است. با همان شش کاست اشعارش که بیشتر به طنز اجتماعی پهلو می‌زد در خاطره و یاد همه گیلانی‌ها جاودانه مانده است. تاریخ ادبیات گیلکی مطمئناً برای او فصلی بلند و درخور باز خواهد کرد.

رشت - ۲۵/۶/۷۷

بلندپروازی‌ها صحبت می‌کردیم. حرف همدیگر را می‌بردیم و از خود می‌گفتم، شور زندگی بود. اما از آن لحظه به بعد هر دوی ما خاموش و غرق در اندیشه ماندیم و به ندرت حرفی در میان آمد.

آن شب به خیر گذشت، هفده سال دیگر هم گذشت به گمانم سال ۶۱ یا ۶۲ بود. هریک به بخشی از آن امیدها و آرزوهایی که داشتیم رسیدیم و در بخشی دیگر ناکام ماندیم. زندگی جز این است؟ اما دفتر ایام یکی از دوی ما اینک بسته شد. از آن من نیز دیر یا زود بسته خواهد شد.

بد نیست شما هم در بحث آن شب ما شرکت کنید. من که «دامون» را تازه از دست داده بودم، درصدد بودم یک انتشاراتی دایر کنم. فکر کردم در که برویم بسته شد پنجره‌ای بگشایم. به شیون گفتم می‌خواهم حالا که نشربه تعطیل شده، مؤسسه‌ای دایر کنم و کارهای خوب شاعران و نویسندگان گیلانی را چاپ کنم و چه خوب می‌شود اگر تو هم شعرهایت را از روی کاست پیاده کنی و من به عنوان اولین کار آن را منتشر کنم.

اما او گفت منبعه می‌خواهد تحولی در کارش ایجاد کند و گام‌های بزرگ‌تر و بلندتری بردارد. می‌خواهد اندیشه‌های شاعرانه‌اش را در قالب زبان فارسی تجربه کند و صور خیالش را در گستره همه ایران پرواز دهد. می‌گفت تا مدتی نمی‌خواهم گیلکی بسرایم. این زبان گفتاری است نه نوشتاری. در کاست بهتر می‌نشیند تا کتاب و ...

شیون شاعر دو زبان بود: گیلکی و فارسی. به گیلکی کار مکتوب ندارد مگر چاپ بعضی اشعارش در برخی جراید و بیشتر در «دامون». اما شش نوار کاست از او با صدای گرم خودش ضبط و عرضه شد که تقریباً در همه خانه‌ها، میان خانواده‌های گیلانی موجود است. یک نوار هفتم هم دارد که به طور رسمی ضبط و تکثیر نشده. برخی از علاقمندان شعرش، در مراسم مختلف شعرخوانی، چه در محافل رسمی و چه خصوصی، از او کش رفتند و ضبط کردند و بعد دست به دست گشت و تکثیر شد. در شعر فارسی - اما - دو کتاب دارد: پیش پای برگ و یک آسمان پرواز.

یک شب دیروقت از لاهیجان برمی‌گشتم. از یک شب شعر می‌آمدیم. من بودم و او، به چولاب و رشت آباد رسیده بودیم که جاده سراسر است و سرمان گرم بحثی بود که میان ما درگرفته بود. جاده چنان خلوت بود و شب چنان دیر که من پرگاز می‌رفتم. دقتاً اسبی از آن نوع احشام سرگردان که همیشه در جاده‌های شمال ول هستند سرراهمان سبز شد. گویی فرشته مرگ بود در جلد یک اسب سفید. من به زحمت توانستم ماشین را کنترل کنم و مماس با اسب آرام به شکم حیوان خوردم و متوقف شدیم. اسب شیهه‌ای کشید و دررفت. و ما که رنگ در رخسار نداشتیم همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم. زندگی دوباره بود!

تا آن لحظه سخت از امیدها، آرزوها - و بگویم! -



## جاودانه مرد ادب گیلان

### قربان فاخته

### شیون، شاعر مردم

در دوره معاصر شعر گیلکی به دنبال تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی سده اخیر جامعه ایران و گیلان، به تدریج رشد و گسترش یافت و شاعرانی از گوشه و کنار گیلان برخاستند و هر یک به فراخور ذوق و استعداد خود در غنی کردن ادبیات گیلکی سهمی و نقشی ایفا نمودند.

گیلکی‌سرایان اگرچه به زبان مردم بومی خود شعر سرودند و می‌سرایند، اما نکته قابل توجه در اینجاست که ارتباطی بین آنان و علوم مردم برقرار نشده و شعر گیلکی در محدوده‌های خاصی باقی مانده و محصور شده است.

در این میان بعد از افراشته، «شیون فومنی» یک استثناء است. شیون شاعری است که زبان و کلام او برای مردم گیلان آشناست. کمتر خانواده گیلانی است که شیون و اشعارش را نشناسد.

زبان شیون برای مردم کوچک و بازار و شهر و روستای گیلان دلنشین و زیباست. مردم اشعار و ترانه‌های او را به خاطر می‌سپارند و زمزمه می‌کنند.

شیون بیش از هر شاعر گیلکی‌سرای دیگر در حفظ و تداوم زبان مادری خود نقش داشته و در شکل‌گیری هویت فرهنگی گیلکی زبانان تأثیر بخشیده است.

آشنایی داشته، او از آن‌گونه هنرمندان پویایی بود که خویشتن را باور داشت و به همین انگیزه نیز به سوی کمال سوق می‌یافت و کلامش انسجام بیشتر پیدا می‌کرد و دلنشین‌تر می‌شد و به ویژه که او کار تعمدهی خود (گیلکی‌سرای) را عاشقانه دوست می‌داشت و بر آن بود که می‌تواند با زبان گیلکی القاء مفاهیم نموده و با تصویرگرایی‌های کم‌نظیری مخاطب را متوجه خویش نماید.

او هم چون بیشتر هنرمندان، از راه صدای گیلان با عاشقان شعر و ادب ارتباط یافت و نخستین دوره آثار منظوم گیلکی‌اش را به صورت صوتی در چند نوار به مردمی که او را دوست داشتند، به لطافت کلام و عشق می‌ورزیدند، زبان به ظاهر ساده ولی ژرف و پرمعنای او را می‌فهمیدند و ادب و ادبیات را می‌شناختند هدیه نمود.

شیون به همان‌گونه که خود را در مقابل هم‌زبان‌های گیلک متعهد می‌شناخت، از پرداختن به ادب پر بار پارسی نیز غفلت نورزید، به طوری که امروز اشعار فارسی وی هم در ردیف بهترین اشعار پارسی جای و مقامی والا دارد. دریغاً که کلیه‌های ناتوانش به وی فرصت نداد، از بوم و زادگاهش به تهران کشانید، نه تنها دستگاه‌های دولتی که مردم خوب و قدرشناس نیز از مساعدت‌های بی‌دریغ معنوی دمی باز نایستادند اما او می‌باید به جاودانگان می‌پیوست، پیمانانه پر شده هستی او تحمل یک شبینم را هم نداشت و کلیه‌های هدیه شده هم نتوانست با این واقعیت مسلم مقابله کند. خدایش مستغرق بیکرانه بخشایشش فرماید.

درگذشت هنرمند ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر است که به هیچ عنوان نمی‌توان جای تهی آن را پرکرد، به‌ویژه اگر این ضایعه هنری در رشته ادب و ادبیات باشد، رشته‌ای که جهان ما را به آن می‌شناسد و می‌ستاید.

وقتی زنگ تلفن مرا به خود کشید، عزیزی از آنسوی با گلولی بغض گرفته و بیانی مرتعش، در تهران شلوغ و داغ گفت: سرت سلامت، شیون فومنی به ابدیت پیوست. لحظه‌ای در خویش شکستم، احساس خفگی کردم، نفهمیدم آنچه را که شنیدم درست بود یا نه، فقط می‌دانم با همه وجود گفتیم: انالله و انا الیه راجعون، همین و گوشی را گذاشتم و به یاد سالهای پیشمار دوستی دو قطره اشک گرم بر گونه‌هایم دوید و با خود هم‌زبان خاقانی زمزمه کردم...

به سر ناخن غم، روی طرب بخراشید  
به سرانگشت عنا، جام بطریاز دهید  
اشک اگر مایه‌گران کرد، بر مویه‌گران  
وام اشک از صدف جان گسریاز دهید  
پیش، کان گوهر تابنده به تابوت کنید  
تاب دیده به دو یاقوت دُریاز دهید  
پیش، کان تنگ شکر در لحدتنگ نهند  
بوسه تلخ وداعی به شکر باز دهید  
پیش، کان چشمه خور، درچه ظلمات کنند  
نور هرچشم بدان چشمه خور باز دهید  
من میراحمد فسخری‌نژاد را از دوران جوانیش  
می‌شناختم، از زمانی که معلمی ساده و تلاش‌گر بود  
و با ذوق او که دقیقاً هر لحظه شکوفاتر می‌شد

علی رضا پنجه‌ای

## با آخرین وداع تو

شیونی، برای نابه‌هنگامی مرگ شیون

با آخرین وداع تو شب زنده می‌شود

رازها را نمی‌دانی؟

اندوه‌ها احاطه‌ام کرده‌اند

نمی‌دانی؟

شب است که فکر می‌کنم

چه قدر بی‌گناه نمانده‌ام

چه قدر بی‌شعر نفس کشیده‌ام

و نمی‌دانم

مرا ببخش که چنین دمِ دمانی بی‌حضور مانده‌ام؟

شب کتابخانه‌ام پر از نگاه می‌شود

با انبوه کتاب‌هایی

که بر دست‌ها و نگاه‌هایی کرخت

پری شعله نمی‌کشد

از این خسته خاکستر

محمد بشرا

## خوشی خال بال زردا بو

### غور صه دس

شیون فومنی

ناگومانی شوڼ ږه

ای وار دم زمستان باهارا دمخت

بمرده پیاده سوارا دمخت

خوشی خال بال زردا بو غور صه دس

اوموج او پیله سبزه دارا دمخت

اجل گیلک خورمه دانه فاکیفت

غم اوزش واره هوزارا دمخت

گولا پرپرا کود گوما را بنا

چیک واش وستی بجارا دمخت

دینی وارش ارسو چشمه واسوخت

پائیز اورزائو سبزه زارا دمخت

ستم سیایی جه شب موجاکیفت

دیل و جان و خلق قرارا دمخت

که باورایه کی زمستان دیف

گول و ولک و باغ و باهارا دمخت

تبر جنگل وستی حورمت ننا

آقادر مزار ازارا دمخت

دینی درویش او خزری بیوخته باد

چوتو گیلکان هوزارا دمخت

احمد قربان زاده

## باور

برای شیون فومنی - شاعر

در باور من

پرنده‌ی غمگینی پرواز می‌کند

- خونین بال.

در باور من

خورشیدی طلوع می‌کند

- خون رنگ.

در باور من

درختانی می‌رویند

- با گل ستاره.

در باور من

فواره‌ی شلیک می‌شود

- از جنس آفتاب.

در باور من

دریائی موج می‌زند

- از انسان.

در باور من

عشق شکوفه‌ی خونینی است

- زیر پای رهگذران.

✽ ✽

در باور من

گل‌های یاس

بوی گل گندم دارند.

باید ترا سنجاقِ سینه‌ام کنم

یامن نمانده‌ای

هرچند ترانه‌های شمالی سرزمین‌ات همداستانِ رنج‌های شالی کاران

نمک بر زخم‌های کهنه می‌باشد

با آخرین وداع توست

که شب زنده می‌ماند

رازها از سینه

لب پر می‌زنند

تو نیستی

این‌گونه که اندوه‌ها احاطه‌ام کرده‌اند

شب بعد از تو بسیار تر رفیق من است

تو با صدایت می‌مانی

وقتی طوفان

کشتی جان به گیل می‌نشانند

در نابه‌هنگامی مرگ

و بی‌حضور تو حضرت خیال نمی‌گذارد

شب آسوده طی شود

با آخرین وداع تو شب آسمان

پر از منجوق شعر می‌شود

بی من چرا؟

با من بمان!

سرسپرده به حضرت خیال

بندی سلسله گیسوی شعر

۱۲ ظهر ۷۷.۶.۲۴

رشت - میدان شهرداری

# گزارش مصوری از مراسم تشییع شیون فومنی

۹ صبح تا یک عصر — پنجشنبه ۷۷/۶/۲۶



عکس‌ها از: علی‌رضا جلیلی  
کوروش رنجبر

# در سوگ شاعر شمالی زاران شمال

تنهائی تلخم همدست سکوتست  
دستی که نشانده است خارم به جگر گاه

این خانه مرگست پوشیده ز برگست  
پاشوینه ایوان دامانه در گاه

انگاره نه انگار - یکروز پرستو  
در سایه سقفش برده است بسر - گاه

پیش پای برگی



بر شاخ بهار - لانه ای دارم خشک  
هنگام گل آشیانه ای دارم خشک

با اینهمه کشت آرزویم سبز است  
من رویم اگر چه دانه ای دارم خشک

پیش پای برگی

**شیون فومنی**



میر داؤد خٹری پڑاؤ

### رحمت موسوی:

شیون فومنی یکی از شاعران توانای معاصر ما بود و از افتخارات این کشور محسوب می‌شد. شیون شاعری بوده است در سطح ملی، باید به او بهایی خاص او داده می‌شد. شیون شعری دارد به این مضمون، که همیشه دیر به هنرمند می‌رسیم؛ ردیف شعرش «ای مرد» است.

شیون در ادبیات گیلکی مطرح بود. اگرچند شاعر انگشت‌شمار در شعر گیلکی داشته باشیم او جایگاه خاصی در این جمع داشت. شعر گیلکی شیون، همه فهم بود و مردم به این خاطر احساس علاقه شدیدی به او داشتند. شعر شیون، احساس واقعی مردم بود، درد دل‌های مردم بود. واقعاً حیف شد.



از چپ: محمد بشرا - احمد قربان زاده

### علی عبدلی:

سخن گفتن در مورد شیون فومنی، آن هم سرپائی، خیلی دشوار است؛ ولی به طور خلاصه می‌گویم که، شیون در بُعد ملی، یکی از موفق‌ترین شاعران نسل خود بود. در ادبیات گیلکی به لحاظ برخی ویژگی‌هایی، می‌توانیم او را با محمدعلی افراشته در تاریخ ادبیات گیلک مقایسه کنیم. او از جمله چند شاعر برتر تاریخ ادبیات گیلک بوده است. هزار افسوس که در اوج شکفتن و در زمانی که به پختگی و کمال هنری رسیده بود دست اجل او را از ما گرفت. در مورد شیون حرف بسیار است. نقش او در گسترش زبان و فرهنگ گیلکی چشم‌گیر بوده و این را از امتیازات کاری و هنری او می‌دانم. من کمتر شاعری را در بین اقوام مختلف ایران می‌شناسم که به اندازه شیون، ذهن و زبان و اندیشه او با چشمه‌های زبان و فرهنگ قوم‌اش عجین شده باشد.



اوروشوارۀ شیون (ضمیمه شماره ۲۸، پیله ۱۱)، ۱۳



از راست: مرید، جکاجی - رحمت موسوی - محمد فارسی - احمد اداره جی - ۹ - ناصر سعیدی

عبدالرضا جلالی

## به لهجه شیون

شیون

نه این که نشد

نشست

و پر نیست.

اما کدام شیون آبستن

از گیاه عاطفه خشکید

از کوه سرزده.

اگر به چشمه شد

به رود

به دریا

نگاه ما کوتاه

به هم اطاقی آفتاب شدن

بخند

که وسعت دریا

نقطه خواهد شد.

□ □ □

کف دست که نمی خوانی!

دستم بگیر

و از فومنتا به دیلمان بیا

اینجا هزار زرد ملیجه

در شکوه کوه

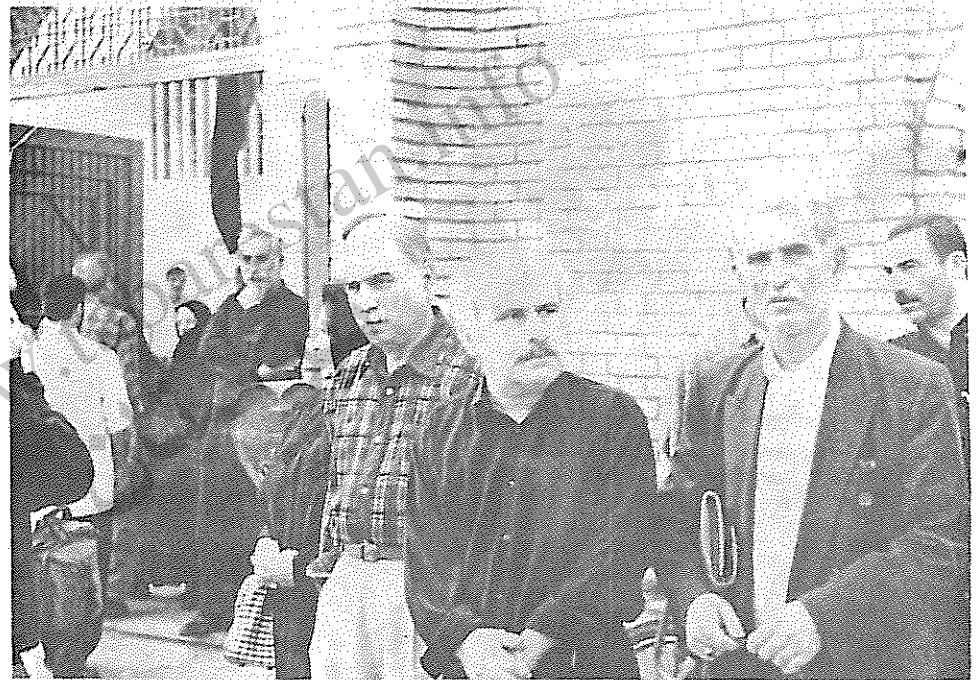
دریا

جنگل

بهار را به لهجه شیون

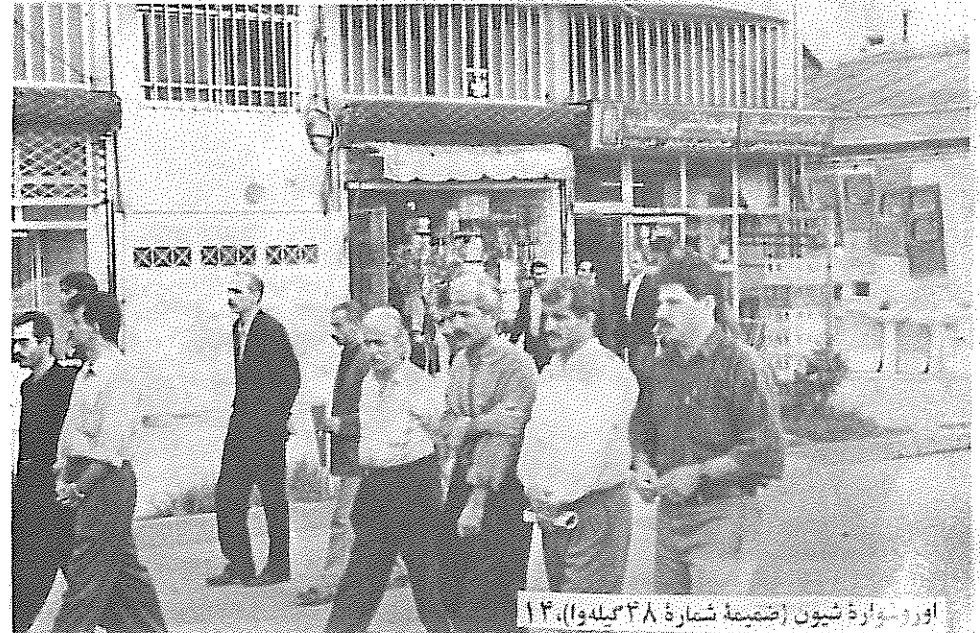
دوباره می خوانند.

۲۲/۶/۲۶



از چپ: محمدتقی صالح پور - صالح صابر - بیسن صالحی

میرزا فرهاد سواد - بیان نوری - خوشنگ عیسی - حسین رسول زاده - سعید دانش آرامه - محمود اسلام پورست - محمود دهقان



اور و شماره شیون (ضمیمه شماره ۲۸، ۱۴)

## ناصر مسعودی:

شیون یکی از افتخارات گیلان بود. شیون یکی از چهره‌های نادر گیلان بود در شعر و ادبیات. شاعر بسیار با احساسی بود. من افتخار می‌کنم که درباره او حرف می‌زنم. خیلی باهم دوست بودیم هرچند که باهم کار نکردیم. در دوره بیماری‌اش قرار بود نواری به نام «گل‌های گیلان» را با هم کار بکنیم. او هم دوست داشت که صدای من و او در یک کاست منتشر شود. فکر می‌کنم خیلی فستنگ می‌شد. شعرهایش را گفت، مجوز گرفت. شعرها را مرور

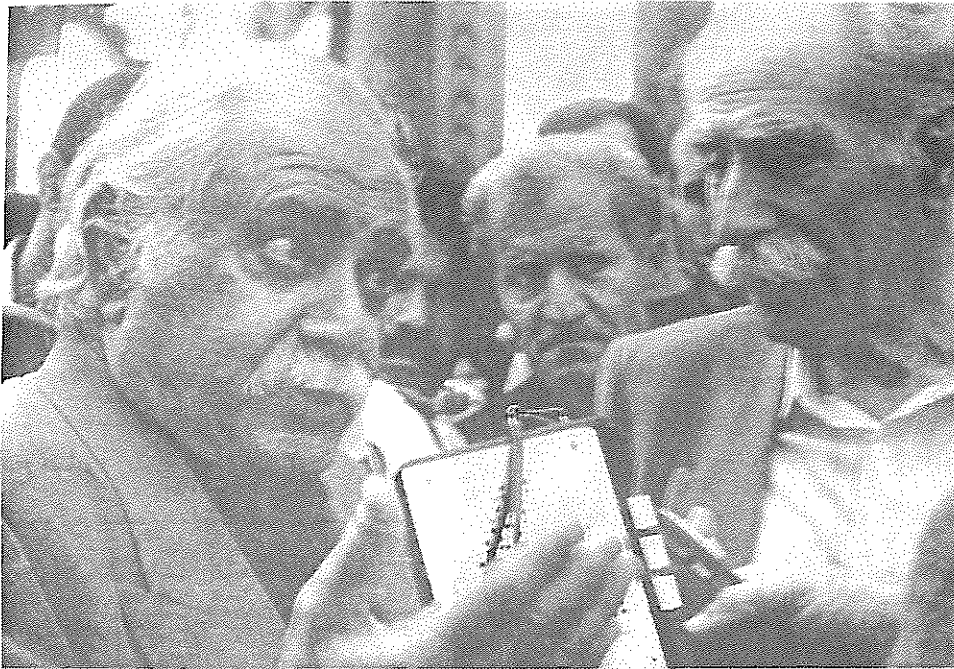
کردیم، آهنگ ساخته شد؛ قرار بود بعد از همین سفر اخیر او به رشت، در تهران نواری را پُر کنیم، متأسفانه اجل مهلت نداد. من حتماً نواری را ارائه می‌کنم. اگر شده با صدای پسرش. من سال‌های سال به او ارادت داشتم. البته در حضور نوزاد (با اشاره به نوزاد) من اجازه ندارم از ادبیات گیلان حرف بزنم. (نوزاد: چوب‌کاری می‌فرمائید.)

یکی از شعرهایی که قرار بود با هم کار کنیم این شعر بود:

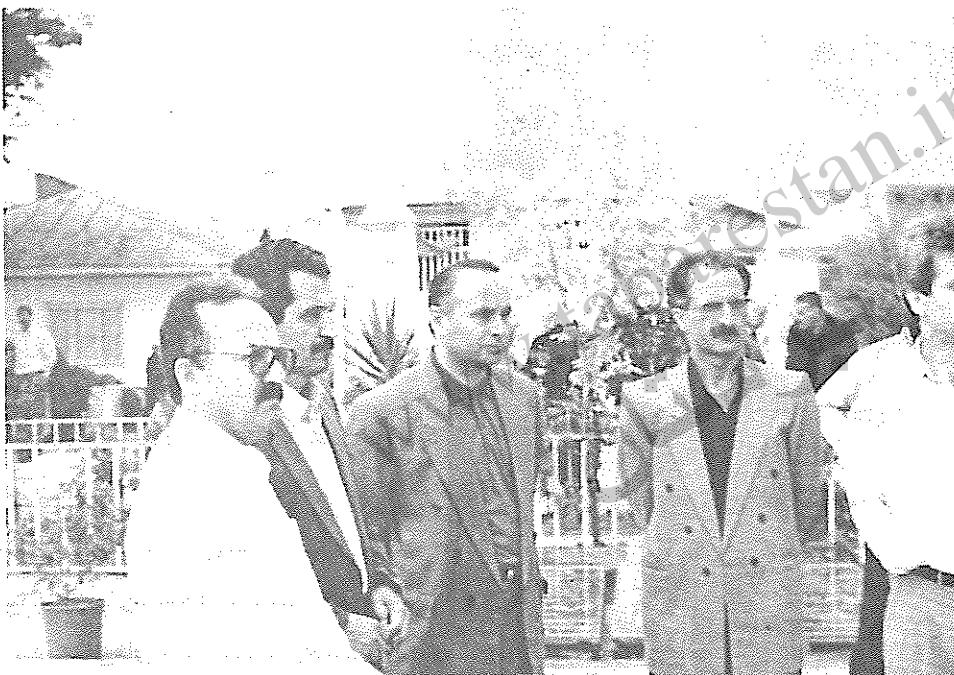
دو نیا رائسه مائه آدم رادوار  
هیچکی پاسختا نوکود آروزگار  
بامو هرکس بو شو خو خانه بنا  
حج حجی بو بوسته خولانه بنا  
دو - سه روزی هی بگفته هی ویرشت  
خاکا بوسته باد امرا را دکفت  
عمر امی شین یخه، دنیا آفتاب  
ذره ذره کرا بوستن دره آب

##

خوچوما گرده کوده آلوچه ره  
بو شو اما بنا باغا کوچه ره  
هیچکی ره وفانوکود آروزگار  
ترا قوریان تی هوا کنار ابادار  
عمر امی شین یخه، دنیا آفتاب  
ذره ذره کرا بوستن دره آب



از چپ: ناصر مسعودی - غریب‌دین نوزاد



از چپ: امین بزرگو - علی عبدلی - علی صدیقی

از راست: علی رضا پنجه‌ای - عباس امیری - سیفی پور





حیدر میرانی - محمود دهقان - محسود اسلام پورست - مجید دانش آراسته - مظفر زمانی - محیدنتی بارور - مجید بیروانی



حامد فومنی (فرزند زنده یاد شیون) از راست: رحیم چراغی - محمدنتی بارور - اصغر حیدری - خوشنگ عباسی - کفغانی - احمدعلی راغب



## صالح صابر:

من با شیون از همان برنامه نغمه‌ها و ترانه‌های محلی سال‌های ۴۸-۴۷ آشنا شدم. از همان آغاز آشنایی، نو شاعری توانا بود. حس کرده بودم که شاعری بسیار قوی در گیلان ظهور می‌کند. انصافاً در این مدت، همیشه شاخص بود.

در شعر گیلکی، بسیاری از اصطلاحات بومی را آورده و حفظ کرده است. در شعر فارسی هم، شاعری پُر قدرت می‌نماید. البته در این شرایط، نمی‌توان درباره شیون و کارهای او حق مطلب را ادا کرد.

## امین برزگر:

اجازه بدهید چند سطری را که صبح یادداشت کردم از رو بخوانم:

شاعران چون کرم‌های ابریشم در سیه‌روزی پیده می‌تند و واژه‌ها را با نخ‌های ابریشمین کلام خاموش می‌رسند تا ذهن‌های ما در روشنائی واقعیت برهنه نمانند. پس برهنه نمی‌مانیم اگرچه سال‌ها خورشید تاریکی مدام بتابید و خون به جای باران بیارد و گیل و لای تا به دهانمان رسد هنوز آوازهایی هست تا خواننده شود در آن سوی دیگر بشریت.

اما خاطره‌ای از شیون دارم مربوط به همین روزها. بعد از عمل در مجلس با هم بودیم خانمش به مادرش گفت، موقعی که شیون را برای عمل می‌بردند پایش را گرفتم و به طور استغاثه گفتم که رفتی منو تنها نذاری! مادر شیون های‌های گریه کرد شیون با ایما و اشاره مرا متوجه کرد که طرف احساساتی شده. اما با این حرف باران اشک از چشم‌های شیون جاری شده بود.

اوروشواره شیون (ضمیمه شماره ۴۸ کیله‌وا)، ۱۶



سهیل سیب‌های زمین...

به: بیژن جان نجدی

شاعر زلالی‌های هنوز

در جگن زاران آفتاب

عروسکی

شناور بر حافظه آبهاست

عروسکی بلور آجین

ماهی رفتار

گیاهگونه

با دهانی پُر شکوفه

از غوغای بامدادی گنجشک

شب‌نم هر کجای بهاران

مه‌ره گهواره اوست

علف را

نرم می ماند

رگانش

چشمانش

سهیل سیب‌های زمین است آیا؟

مشتهای معصومش

پیله توت زاران ابریشمین است

آیا

آرام می گیرد جهان

به گاهی که

چشم می بندد

آسمان را

دیر ماهیست

خورشید

بر حافظه آبها

شناور می راند

تا آن عروسک

با کودکان زمینش

پهلوی گیرد...

غمباد هزار ساله...

باد آمد و برد واژه‌ها را، از دفتر آبدیده‌ما

دیگر به سکوت شب نپیچد بوی غزل از جریده‌ما

فریاد سکوتمان بلندست در پیچ‌پیچ دیر ساله دشت

اسطوره ضجه‌های تلخست تاریخ ستمکشیده‌ما

آنسوی تبسم صبوری، پژواک شکستن دل ماست

خشمی که هنوز پافشرده است در مشت زبان بریده‌ما

آشفستگی درون ما را - دریا نکند به قصه باور

آشوب جزیره‌های خونست جاری به خلیج دیده‌ما

پای آبله آمد از ره دور چاوش نسیم گل، درینغا

پرورده سیم خار دارست آزادی نورسیده‌ما

اشکی به مزار ما نیفشاند با آنکه هوای گریه‌اش بود

در حیرتم آسمان چه خواهد از جان به لب رسیده‌ما

آنگونه بخواب بویناکیم کالوده ماست جامه خاک

ترسم تن لحظه‌ها بپوسد در سایه آرمیده‌ما

تا قمری سوگوار جنگل در حسرت نوحه‌ای بموید

غمباد هزار ساله گل کرد در حنجره سپیده‌ما

مهتاب - هنوز غصه میخورد از خواب در بچه‌ها، که یک شب

باد آمد و برد واژه‌ها را از دفتر آبدیده‌ما ...

## کریم مولاوردینخانی

کریم رجبزاده

## مرغ جنگل

غمتم ما را به شیون می‌کشاند  
و دلها را به آتش می‌نشانند  
پس از تو، مرغ جنگلهای خاموش!  
نمی‌دانم که می‌خواهد بخواند  
نیمه‌شب سه‌شنبه - ۱۳۷۷/۶/۲۴

از داغ تو گلخننده فراموش شده  
بیگانه و دوست گوش در گوش شده  
هر جا نگریم «شیون» تو می‌بینم  
از چیست که «شیون» تو خاموش شده  
رشت ۱۳۷۷/۶/۲۴

غلامرضا مرادی

## همین که نباشی و باشی

تیک تاک - تیک تاک  
ساعت اندوه  
که می‌نوازد  
دست و دلت را  
چه وزن سنگینی دارد  
زمان.  
تمام آفتاب  
فرو افتاده است  
بر تمام خاک

و می‌خواهد  
همیشه و اکنون  
چیزی - سنگی یا آینه‌ای -  
از کهکشانی دور شاید  
نشانه بگیرد  
زمین را  
و مرا  
که می‌پندارم  
شیر می‌بندد  
در پستان لائنی مادران  
وقتی نمی‌توان حتی  
کودکانه گریست  
\* \* \*  
آغاز درخت  
همین ایستادن است  
با سایه و برگ  
که فراهم آمده باشد  
سوختبار حظ تماشایی از آن  
و آغاز عشق:  
همین که نباشی و  
باشی.

۷۷/۶/۲۵ - رشت

محمد شمس معطر

## جان پرورد، دل می‌برد در سینه بنشیند

این شعر حاصل هم‌نشینی من با شیون است در شب‌های  
رمضان سال ۱۳۶۳ در خانه شیون. شعر را ۶۳/۶/۱۲ گفتم که با  
صدای علی‌رضا کریم - و ستور خودم - اجراء کردیم.  
هنگامه دریاست یا غوغای رود است این  
فریاد سبزه عشق یا شعر و سرود است این  
بانگ بلند گیله مرد شخم و شالی‌زار  
یا هی‌هی چوپان دامان کیبود است این  
آوای شولاپوش همت یار هامون گرد  
یا از غریب مرد جنگل یادبود است این  
از شورشنگ نغمه‌اش اندیشه دارد دل  
کآوای شیون یا ترنم‌های عود است این  
از باغ ذهن دوست بنگر تا چه می‌روید  
گلوازه آیا یا ریاحین خلود است این  
جان پرورد، دل می‌برد در سینه بنشیند  
گوئی ز اسرار جهان گفت و شنود است این  
نازم دم گرم شفابخش دلارامش  
کآتش پرستان را شراری در وجود است این  
مطلوب ما بی‌شبهه مالا مال استغناست  
برتار فرهنگ و زبان گیل بود است این  
گردد بدین امید شاید توشه‌ای حاصل  
از شمس تا میعاد بر شیون درود است این

علی‌رضا کریم

## عظیم‌تر از شب

شعری که سال‌های سال نزد من است و برای شیون

عظیم‌تر از شبی ژرف‌تر از رویانی  
هسجای بغض کبوتر همه‌سراپائی  
زالال روشن آبی و پاک همچون صبح  
شکوهمندتر از لاله‌های صحرائی  
بلندواره چو البرز و نیلگون چو خزر  
سکوت ساحلیم را خروش دریائی  
سکوت من همه از صبر و صبر ایوبی  
شده‌ست طاقت من طاق از شکیبائی  
به باغ روشن آئینه میهمانم کن  
یک امشب که مرا کشت درد تنهائی  
شکوفه می‌دهد آن دم درخت خشک سرود  
که شعر ناب تو بر لب کند شکوفائی  
بخوان، بخوان تو به گوشم چکامه‌ای از عشق  
ز داغ سوخته‌ای یا زبان لیلانی  
به سوگ عشق مرا شیونی زنای وجود  
گلوی شعر مرا پاره کن به آوائی

## رضا صفایی غم بوبوسته غم بار

جی کویا گب بزئم  
چوتوئی مه دیل غر صا فوکونم  
چوتو دیمه تاؤدم به دیل خانه مثن  
دمرده ناجه یا ... ؟

\*\*\*

بوشوئی تو امه ورتا به قیامت بوشوئی  
گیلک شاعران شعر میان،  
غر صه و ماتم بوبوئی

\*\*\*

«گیل اوخان»  
«سجیل فاگیران»  
«آقادر سبز پارچه»  
«مردوم نذر و نیاز» ...  
شیون شعر مره  
کودیم گولاز

\*\*\*

جی کویا گب بزئم  
چوتوئی مه دیل غور صا فوزم ... ؟

فومن - ۲۴/۶/۷۷

محمد تقی رستمی

### هسا شعر

نه بهار سبزی  
نه پاییز زردی  
نه زمستان سفیدی  
نتایه،  
می سیبا پیران رنگا، بیره

## محمد تقی بارور

هرجگا غم فوجه بو تو ونجه بی  
ایتا دنیا غم تی دیل دیچه بی  
پرا گیفتی، بوشوئی، غم بنایی  
دور جه گیلان تی چوماننا فوجه بی

## بهمن صالحی

### فال بد

بازخوانی یک شعر قدیمی  
در سفر طولانی یک شاعر، یک دوست  
سفری در پیش است  
سفری طولانی  
تو به تنهایی مرموز و اساطیری خودخواهی رفت  
تو به خاموشی سنگین قرون  
تو به ماهیت سنگ ؛ ...  
سفری در پیش است.

□

جاده ای هست که تو  
باید اسبت را در نقطه ای از آن متوقف سازی  
تا به آن راهزنی  
که عبورت را در طول زمان می پاید  
کیسه ای خالی  
- از هر چه که پنداری -  
تسلیم کنی.

□

سفری در پیش است  
سفری چون سفر باد از دشت  
سفری بی برگشت.

□

عاقبت یگروز،  
چمدانهایت را خواهی بست  
و رخ گلهای باغچه ات را خواهی بوسید  
زیر قرآن جلیل خورشید  
رد خواهی شد  
آسمان، - بیهوده -  
رطل ابرش را خواهد آورد  
تا پیاشاند پشت سرت آتش را  
آه، اما،

تو به دریا خواهی رفت  
مثل یک قطره ناچیز از یک نهر بزرگ  
تو به نسیان زمین، آری  
تو به اعماق فراموشیها خواهی رفت.

□

روزهای دیگر

رشت - ۱۳۴۸



حیدر مهرانی

«شیون»، خاموش شد

هفته پیش در سفری به تهران، دلم هوای شیون کرد و تصمیم گرفتم ضمن دیدار از شمس لنگرودی، با او به دیدن شیون بروم. به دیدار شمس رفتم، نشد که شیون را ببینم و حالا - دقایقی پیش - در بخش اخبار یک ربع به پنج تلویزیون گیلان، خبری دور از انتظار مرا ویران می‌کند. خبر مرگ شیون که هیچ‌کس حتی خودش انتظار آن را نداشت چرا که پس از عمل تعویض کلیه یقین کرده بود که مرگ را جواب کرده است. می‌گفت: «حالم خوب است و نگرانی وجود ندارد». پس از شنیدن خبر با دفتر «گیله‌وا» تماس می‌گیرم آن طرف خط صدای «رحیم چراغی» است که می‌گوید: «صبح پنج‌شنبه جنازه در رشت تشییع می‌شود.» و «قصد نشر ویژه‌نامه‌ای را دارد و اگر چیزی دم دست دارم بفرستم».

به آرشیو عکسها مراجعه می‌کنم. چند عکس از شیون دارم که جوانی و طراوت «شیون» در آن موج می‌زند.

مثنوی نیمه‌کاره‌ای را که در سال ۱۳۵۵ با تأثر از مثنوی «شیون» که دو - سه بيتی از آن در خاطر من نه‌نشین شده است و چنین است:

ای سپهدار غم سینه‌ها تان  
 سینه پاکان چه شد کینه‌ها تان؟  
 زیر باران خونین رگبار  
 بسته آئینه چشمه زنگار  
 بی صدا بال شوق شکفتن  
 بی طپش ساز خاموش گفتن  
 گفته بودم؛ به یاد او دوباره خوانی می‌کنم:

ای خطاب تو غمناک و دلگیر  
 شیونستان شب را تو شبگیر  
 نوحه‌خوان عزای عمومی  
 بسا زبانی غم‌انگیز و بومی  
 گفستی از درد بی‌کینه بودن  
 خوف و پرهیز و لب ناگشودن  
 داستان گفستی از راست راهان  
 از اسیران شب بی‌گناهان  
 از درختان سرسبز جنگل  
 تاجشان از تگرها مکمل  
 یا کویری گیاهان تشنه  
 سینه‌ها میزبانان دشنه  
 جویباران جاری به مرداب  
 رودهای نشسته به مانداب  
 هرکه در بند خود مانده خاموش  
 لب فرو بسته سرتا به پا گوش  
 پهلوان کسهن، کینه پیر  
 مانده در بند زنجیر تخدیر  
 نهش امیدی که برخیزد از خواب  
 بی‌تپش مانده چون آب مرداب  
 گسند گسنداب را گشته خوگر  
 چون غریقی که آبش شد از سر  
 هرکه می‌ترسد از سایه خویش  
 هرچه در اضطراب است و تشویش

در میان یادداشتها، آخرین دست‌نوشته شیون را - که تاریخ ۷۰/۴/۶ دارد - دوباره می‌خوانم و به شعر «سپیدرود» شیون می‌رسم و تکه‌هایی از آنها را زمزمه

می‌کنم:

...

پیشاپیش مرگ  
 از ارتفاع بغض «طارم»  
 به خشونت «فزل اوزن»  
 پیوسته‌ام  
 چونان حضور آذری فقر  
 در لهجه گیلک

##

...

با آن‌که در مسیر طغیانم  
 سدها - بسته‌اند

آوازی ستیزنده‌ام

در گلوگاه شفاف سپیدرود

##

...

پرسه‌گاه دریائیم - اما

در ملتقای ستاره و جنگل

به زمزمه می‌رسد

در مه سپیده دمائی

خونین و خشم‌آهنگ

آن سوی خون‌نریه‌های قلب خزر

...

به دلگرفتنی زن و بچه‌های شیون دل گرفته‌ام

در چنگ بغض مجاله می‌شود از این‌که دیگر

«هرگز او را» نخواهم دید.

لاهیجان - ۱۳۷۷/۶/۲۴

محمود اسلام پرست

## در شیون «شیون»

«شرم مشو که خون خورم تیغ زبان خود بزم

من که ز غنچه بسته تر ناله خموش کرده‌ام»

شیون فومنی -

از کتاب «یک آسمان پرواز»

خبر نابه هنگام سرگش آمد! چه زود رفت؛  
بی خبر و داغش را بر دل روزگار گذاشت. چه روزگار  
غریبی است!

میراحمد فخری نژاد «شیون فومنی» بلاشک از  
نوادر روزگار ماست. هم از این روست که با شعرش به  
زبان گیلکی حرمتی دوباره بخشید. شیون تنها به

واژه‌های فراموش شده اکتفا نکرد. او با وجود  
نظر داشتن به واژه‌های فراموش شده، سعی می‌کرد به  
گونه‌ای دیگر با مردم سخن بگوید و به لایه‌های پایین  
اجتماع نفوذ پیدا کند، به آنها نزدیک شود و همین  
مشخصه‌ها بود که «شیون» را متمایز می‌کرد.

اگر سخن به گزاف نگفته باشم او شاعری بود که  
پس از افراشته، شعر گیلکی را وارد زندگی مردم  
کوچه و بازار کرد. درست به همین جهت، محبوب

خاص و عام گردید. از همین روست که باید او را  
پرچمدار ادبیات شفاهی گیلان دانست. تداوم حرکت  
شیون باعث شد که به شعر گیلکی هویتی دیگر  
بخشیده شود.

## ... رو به غم

### اصغر کهن قنبریان

گورخانه ایواردم امی راسته بگنسته  
باد هنده فاکون برمرسته بدمسته  
دورشینا گوده باغا بیدم غمچه دوچلکست  
شوروم بگسپته جنگل قامت بتکسته  
خبر فراق یاری که به عنوان هنرمندی دلسوخته،  
مُرشد بود؛ چنان است که زبان به توصیف عاجز  
می‌ماند و قلم در حرکت می‌شکند و صفحه به  
ریشخندمان می‌نشیند... می‌اندیشم چه بنویسم؟

او شعر را از منظری متعهدانه می‌بیند. شاعر باید  
همه چیزش را برای آرمان و دفاع از مردمش به کار  
ببرد. حتی از زندان و شکنجه نهراسد و بدون واسطه  
با مردم سخن بگوید. از این رو می‌سراید:

«وختی گوشان، پنبه‌زار

وختی کوچان، بی‌شعار

وختی کله‌آن، موشته سنگ

وختی موستان، بی‌تفنگ

شعر وا دسگیر ببه

زندادان دکفه

آن اونا من نانم ...

شعر وا میدان دکفه!»\*

شیون را با مردمش پیوندی ناگسستنی است. زیرا  
او با فرهنگ مردم به میان مردم رفت و خود جزئی  
جدائی‌ناپذیر از فرهنگ مردم گیلان شد.  
او به تاریخ پیوست.

یادش گرامی و روحش شاد باد

۷۷/۶/۲۵ - رشت

\* شیون فومنی، شعر و غیرت بداره،

نقش قلم، ۸ تیرماه ۱۳۷۶

جز یک واژه، یک درد:

شیون!..

چیزی به ذهنم نمی‌رسد.

او را «نزدیکتر» در شعرش یافتیم، در انتهای «گاب  
دکفته بازار» (منظومه گیلکی، که به صحنه نمایش  
آمد). از شیون خواستم تا درباب هنرمند «یکی از  
شخصیت‌های نمایش» بیشتر دیالوگ بنویسد، در غایت  
بزرگی متواضعانه پذیرفت و چنین آغاز کرد:

سل کوله نی‌زنم

نیستمه «می» سایه جیر

مره دیوراشته دارم به تنهایی

پُشت به شادی

- رو به غم

....

که مبین نگرشی عمیق و معرفت هنرمندی است از  
جامعه و زمان ... و برایم درسی بود.

اگر به ژرفای وجودش نزدیک می‌شدی، او را همواره  
در «میان» تنها می‌یافتی و در نهایت «تنهایی» یک  
انجمن.

وقتی به بهانه نمایش «گاب دکفته بازار» با او خلوت  
می‌کردم و از مظلومیت هنرمندان تاتر به  
صحبت می‌نشستم، با زبان شیرین و طنز گیلکی  
می‌گفت:

تو عقیقی کی تیره گیلان کوگا یمنه  
من تی انگشتری یم تی قورف و قیمت به منه  
بدا کم بین نی‌هینه، قصد فروشم کی ناریم  
«گاب دکفته بازاره» حله چی وقت چکنه  
که نشانی از احاطه او به پیرامون بود و  
گنجینه‌ای از معرفت، و دریایی از زلال آبی، به رنگ  
آبی از برای تشنگان ...

شیون جان، یادت همیشه سبز

تسی پرواز جبه شب تساب نوخوتم  
تسی آوازه یا جنگله بوگوتم  
تسی پاماله همه تا دارپا جیر  
ببیدم لاله داره «شیون» بسوختم

بندر انزلی ۷۷/۶/۲۴



## کسی نیست که او را شناسد

نعمت اسلامی

خبر آنقدر سنگین و کشنده بود که به هیچ وجه نمی‌شد باور کرد، چون شیون هفته پیش بعد از مرخصی از بیمارستان و استراحت لازم در تهران با اجازه پزشکان معالج برای دیدار از دوستان و آشنایان خود به گیلان آمده بود. در بندرانزلی در کنار هم بودیم و یک هفته بعد از این دیدار با خبر شدم که شیون برای همیشه ما را ترک کرده است. با شنیدن این خبرگویی زمین و زمان بر سرم خراب شد. هنوز باور نمی‌کنم که شیون در میان ما نیست.

در شرایط فعلی نوشتن برای من خیلی سخت است و آن‌هم از شخصیتی چون شیون. به راستی از شیون نوشتن جرأت، شهامت و آگاهی می‌خواهد.

شیون را من از سال ۲۷ از نزدیک می‌شناسم و به جرأت می‌توانم بگویم که شعر و ادبیات گیلان مخصوصاً شعر گیلکی به شیون مدیون است. رشد و تکامل شعر گیلان «گیلکی» به حضور شیون نیاز داشت؛ به هوشیاری، صداقت، عشق و تلاش خستگی‌ناپذیر این فرزند خلیف کوچک خان. در این سه دهه اخیر، شعر گیلان با حضور شیون به رشد و تکامل طبیعی خود ادامه داد.

شیون و جب یه و جب، قدم به قدم، کوچه به کوچه، خانه به خانه، خیابان به خیابان و شهر به شهر گیلان را زیر پا گذاشت، استخوان خورد کرد، رنج‌ها و مرارت‌های زیادی کشید و همه ناراحتی‌ها و زخم‌زبان‌ها را به جان و دل خرید و لحظه‌ای شک و تردید و دودلی به خود راه نداد و خم به ابرو نیاورد. او به شعر گیلکی اعتبار تازه‌ای داد و این خود افتخار بزرگی است که نصیب هرکس نمی‌شود.

شیون با تمام وجودش به گیلان و مردم گیلان عشق می‌ورزید و مردم گیلان نیز ارزشهای این فرزند خلف خود را پاس داشته‌اند.

شیون آنقدر برای مردم گیلان عزیز و گرمی بود و هست که از کوچک و بزرگ، پیر و جوان وی را به نام صدایش می‌کنند. و آنقدر در دل همگان جای گرفته که خیلی از سروده‌های محلی شیون را از حافظه می‌خوانند. شاید کمتر کسی باشد که شیون را به نام نشناسد.

شیون در شعر فارسی هم ید طولایی داشت و سرشار از واژه‌های تازه و بکر بود. امروز گیلان خانه به خانه، کوچه به کوچه و شهر به شهر در فقدان آن بزرگ‌مرد هنر و ادب، غرق در غم و ماتم شده است.

یادش گرمی باد.

## شعرهایی از زنده‌یاد شیون فومنی

### گیلکی:

وطن تی ماره - تی مار ماده شیره  
شکاربانان دس کویان اسیره  
تی غیرت کو؟ مگه تی نازنین مار  
جوان پیله کوده خانه بیمیره؟  
\* \* \*

دو تا براریدی الله بداره!  
ایتا قاطر دارید زنگوله داره!  
چوتو واستی براری سر بیگیره؟  
- تا آن پیاده‌یه اویتا سواره ...

## اوروشوارہ



حلہ کی پاییز نامو بو  
”ولگ پا پیش“ (پیش پای برگ) چی بو؟

مرگ خو تیج داز مرہ ایتادہ قرص خال جہ گیلکی شعر داز بٹگادہ

ایتا آسمان اون پروازرہ کم، ایتا دریا اون تاسیانی رہ غم

تاسیانی بد دردی ایسہ، بدتر جہ اون وختی ایسہ

کی شیون ”گیل جرگہ“ جی بوشوبی، یارانا تنہا بنابی تنہا بوشوبی

# شیون فومنی

(میر احمد فخری نژاد)

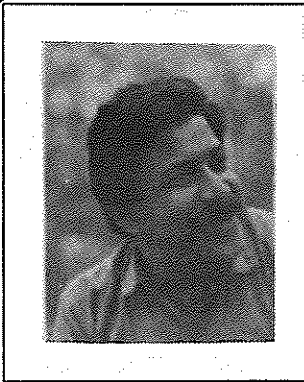
شاعری کی ہمہ تا خانہن میان ایسا، ہمہ تا تاقچہن سرنہا

ہمہ کس دیل تان درہ، ہمہ تان گوش مٹن پورہ، جہ زندگی دس ودیل بکند

جہ تومام شعر دوستان و شیون دوستان خاییم کی او یا جمعاید  
و اون یاد مرہ کس کسا دیل تسلائی بدید۔

نشر گیلکان - ماہنامہ گیلہ وا

## به نام آن که هستی نام از او یافت



جامعه هنر و ادب گیلان با اندوهی به عظمت  
جهان جادویی شعر، در ضایعه‌ی جانگداز  
درگذشت شاعر ارجمند و بلند پایه‌ی گیلان:

# شیون فومنی

(میر احمد فخری نژاد)

به سوگ نشست است و این مصیبت ناباورانه را به خانواده‌ی گرمی آن  
جاودانیاد، و نیز به جامعه‌ی هنری و ادبی ایران و تمامی دوستداران  
شعر در سراسر این کشور، تسلیت می‌گوید.

احمدآرمون - احمد آذر هوشنگ - احمد اداره چپی - محمدرضا اصلانی - اکبر اکسیر - محمود اسلام پرست - حسن اصغری -  
نعمت اسلامی - محمود بدر طالعی - محمد بشرا - غلامرضا بلگوری - امین بزرگر - مسعود بیزار گیتی - جعفر بخش زاد -  
منصور بنی مجیدی - عادل بیابانگرد جوان - محسن بافکر لیالستانی - محمد تقی بارور - محمد باقری - محمود بهزاد - فریدون پور رضا  
- محمود پاینده - علی رضای پنجه‌ای - افشین پرتو - عسگر پارسی - شادی پیروزی - پورا احمد جکتاجی - فرامرز تو حیدی - فرهنگ  
توحیدی - محمد تقی پیرکاری - فرهاد پاک سرشت - مهرداد پیلهور - اکبر تقی نژاد - محمود تقوی تکیار - گیتی تجربه کار - سعید تغابنی -  
سید حسن نائب - مسعود جوزی - تقی جهانانیده - جمشید شمسی پور - رحیم چراغی - عباس حاکی - رضاحیات بخش -  
ضیاءالدین خالقی - احمد خدادوست - علی خداجو - محسن خورشیدی - جعفر خمami زاده - نصرت اله خوشدل - مجید دانش آراسته  
- محمدریائی لنگرودی - محمد دعایی - محمود دهقان - محمدرسلول دریاگشت - نادر ذکی پور - نصرت رحمانی - آرش رحمانی -  
اکبر رادی - مهدی ریحانی - ابراهیم رهبر - شهرام رفیع زاده - صدرا روحانی - مجتبی روحانی - محمد رضا روحانی - مهدی رضا زاده -  
محمدروشن - ساسان رضایی راد - کریم رجب زاده - رضارضا زاده لنگرودی - حسین رسول زاده - خسرو روشن - شاهین زیده سرایی -  
کاسم سادات اشکوری - عنایت سمعی - یزدان سلحشور - احمد سمعی گیلانی - سروش گیلانی - زهراسیاوش آبکنار -  
فریدسکاچائی - محسن سمندری - شمس لنگرودی - جواد شجاعی فرد - ایرج شجاعی فرد - شمس معطر - ناصر شهرابی -  
بیژن شهرستانی - سیروس شمیسا - محمد تقی صالح پور - بهمن صالحی - صالح صابر - سعید صدیق - علی صدیقی - کامبیز صدیقی -  
عزت اله صمصام - علی صبوری - ایرج ضیایی - محمود طیاری - فرامرز طالبی - طاهر طاهری - فریدون طاعتی - میر احمد طباطبایی -  
سیروس طاهباز - عزیز طویلی - موسی علیجانی - بهزاد عشقی - هوشنگ عباسی - علی عبدلی - غلامحسن عظیمی -  
عباسپور تمیجانی - اصغر عسکری خانقاه - عبدالرحمن عمادی - اباذر غلامی - هادی غلام دوست - مهرداد فلاح - علی رضا فکوری -  
قربان فاخته - محمد فارسی - میرداد فخری نژاد - مصطفی فرض پور - فرزین فخریاسری - احمد قربان زاده - رقیه کاویانی -  
علی رضا کریم - بیژن کلکی - جعفر کسمایی - مرتضی کریمی - علی اصغر کهن قنبریان - تیمور گورگین - عبدالکریم گلشنی -  
کاوه گوهرین - حافظ موسوی - حیدر مهرانی - بهزاد موسایی - علی اکبر مرادیان گروسی - غلامرضا مرادی - پوروین محسنی آزاد -  
رحمت موسوی - هادی میرزاتژاد موحد - م. مؤید - منصور میربازل - کریم مولاوردیخانی - عباس مهروی آتیه -  
سید محمد تقی میرابوالقاسمی - مجید میرزایی - احمد مرعشی - مصطفی موسوی - سید مسعود منوری - ابوالقاسم میرهن -  
عباس ملک آرا - رحیم میرخائف - فریدون نوزاد - پیمان نوری - محمود نیکویه - محسن نعمت خواه - ایرج نوبخت - رحیم نیکمرام -  
امید واقف - بهروز وندادیان - محمد جعفر واله - وارث فومنی - روبرت وهانیان - ناصر وحدتی - منوچهر هدایتی خوشکلام -  
مرتا ض هجری - سیاوش یحیی زاده